

نقش و تأثیر عامل لحن در سبک حافظ

دکتر فرهاد طهماسبی^۱

چکیده

در این مقاله پس از بحث کوتاهی درباره مفهوم، اهمیت و نقش "لحن" در سبک متون ادبی و پیوند "لحن" و "موضوع"، به تحلیل لحن‌های متفاوت و متناسب با موضوعات اصلی دیوان حافظ پرداخته شده است. در این راستا، دیوان حافظ از نظر موضوعی به ده بخش، تقسیم و پس از چندین بار خوانش، لحن‌های پر بسامد در پیوند با هر موضوع، تبیین و تحلیل گردیده است؛ یافته‌های پژوهش که به گونه‌ای کوتاه و نمونه‌وار در متن مقاله آمده است، نشان می‌دهد که دیوان حافظ در بردارنده لحن‌های متنوع و گوناگونی است که در تناسب با موضوعات و موقعیت‌های مختلف، کاربرد هنری یافته‌اند.

لحن‌های خطابی و صمیمانه، جدی و حماسی، عنادی و طنزآمیز، قاطع و صریح، عاشقانه و التماسی، آمرانه و اندرزی، شاد و روایی و تلخ و روایی در تناسب با موضوعات و مضامین و ساختار و بافت و آهنگ غزل‌های حافظ، بسامد بیشتری دارند.

کلیدواژه‌ها: لحن، متن، موضوع، بافت، سبک.

مقدمه

لحن یکی از مهم‌ترین عناصر سازنده سبک متن و بیان‌گر شخصیت، طرز تفکر و موضع هنرمند است و ممکن است حماسی، طنزآمیز، جدی، تلخ، صمیمانه، التماسی، باشکوه و یا ساده باشد. "لحن" در آفرینش "صحنه" و "فضا" و انتقال احساس و عاطفه در ترکیب با دیگر عناصر متن و بافت کلام، نقش بنیادین دارد. گاهی میزان تأثیر بلاغی یک متن در گرو انتخاب دقیق و تأثیرگذار "لحن" آن است.

«لحن مفهومی موشکافانه است که معنای تلویحی‌اش، این است که آثار ادبی هم‌چون گفتار، به گوینده و شنونده‌ای نیاز دارد. لحن، طرز تلقی و نگرشی است که نویسنده می‌خواهد به شنونده بدهد، از این رو، برای درک کامل اثری، تشخیص لحن آن یا بُرد و دامنه لحن‌های آن ضروری است، هر چند که ممکن است این کار دشوار باشد» (میرصادقی، ۱۳۷۶: ۵۲۱). "لحن" با ترکیب و تنظیم کلمات و انتخاب آهنگ و ساختمان جمله‌ها، تشبیهات و استعاره‌ها و نمادها و موضوع سخن پیوند ظریفی دارد. پدید آوردن "لحن" مناسب، بیان‌گر توانایی و مهارت و تسلط هنرمند بر ساختار کلی متن و در نظر گرفتن خواننده - مخاطب است.

آی. ای. ریچاردز در کتاب نقد عملی «لحن را بازتاب نگرش مؤلف به مخاطبان تعریف کرده است. تأثیر خطابی گفتار عمدتاً بر کاربرد موفقیت‌آمیز لحن و کاربرد لحن نیز عمدتاً بر گزینش مدبرانه محتوا و جرح و تعدیل سبک مبتنی است. لحنی که در بیان هر گفته‌ای به کار می‌رود در تحکیم یا تشدید یا تعدیل یا حتی تکذیب معنای افاده‌شده مؤثر است» (ولک، ۱۳۸۳: ج ۶: ۵۱۱).

«یکی از مسائلی که همیشه در مورد سبک عنوان می‌شود، هماهنگی و تناسب لحن با موضوع آن است» (میرصادقی، ۱۳۷۶: ۵۲۴). بر این اساس در این مقاله ضمن بخش‌بندی موضوعی دیوان حافظ در ده بخش (عاشقانه‌ها، غزل‌های هستی‌شناسانه، غزل‌های انتقادی، اصول طریقه رندی، عشق و وصال و گله‌های شب فراق، میخانه و

می، اسرار عشق و مستی، این همه نیست، غزل‌های بهاریه‌ای، و حسب حال‌ها) به تحلیل گونه‌های مختلف لحن در دیوان حافظ و تناسب لحن‌ها با موضوع سخن و دیگر عناصر ساختاری شعر و سبک حافظ پرداخته شده است.

اصطلاح "لحن" در ادبیات داستانی، طرز برخورد نویسنده یا شاعر نسبت به اثر است به گونه‌ای که خواننده بتواند آن را حدس بزند؛ گوینده هنگام سخن گفتن، با حالتی که به صدایش می‌دهد (مؤقرانه، تحقیرآمیز یا نشاط‌آور) طرز برخورد خود را با موضوع و مخاطب آشکار می‌سازد، اما شاعر یا نویسنده در متن اثر با استفاده از ابزارهایی مانند زبان، نحو، موسیقی و لحن، موضع خود را نسبت به موضوع و مخاطب نشان می‌دهد (رک. داد، ۱۳۷۱: ۲۵۱۰). اگر بپذیریم که در ساختار غزل‌های حافظ با گونه‌ای از روایت مواجه‌ایم، یکی از زمینه‌هایی که به درک و دریافت این ساختار منجر می‌گردد، توجه به روایت از جنبه ساختار بیان (Structure Discourse) است؛ زبان و واژگانی که راوی / من شعری برای روایت خود برمی‌گزیند، شیوه گفت‌وگوهای درون متن، نظرگاه روانی و نوع سخن گفتن و لحن راوی / من شعری سازنده ساختار بیانی متن و مؤثر در شکل‌گیری سبک و ساختار کلی اثر است (رک. انجوت، ۱۳۷۱: ۱۸۰).

«شعر حافظ هم‌چنان‌که از نظر مضمون و محتوی واجد ابعاد گوناگون روان و شخصیت انسان ایرانی است، از نظر صورت نیز واجد تمام ظرفیت‌ها و استعداد‌های ذوقی و زیبایی‌شناختی اوست. ظرافت‌ها و تناسب‌های موجد زیبایی اگرچه در زمینه‌های متنوعی، نمودهای گوناگون خود را به جلوه درآورده است، اما تنوع این نمودها در زبان فارسی بیش از هر جای دیگر انعکاس یافته است... هیچ شاعری در زبان فارسی به اندازه حافظ از ظرفیت‌ها و استعداد‌های زبان برای خلق تناسب و زیبایی بهره نگرفته است. به همین سبب است که تأمل در شعر حافظ و کشف نکته‌ها و ظرایف مکتوم آن، کشف استعدادها و ظرفیت‌های ذوقی پنهان خود ما نیز هست» (پورنامداریان، ۱۳۸۲: ۹۲-۹۳).

بحث و بررسی

الف) لحن خطابی و صمیمانه

لحن غزل‌های عاشقانه حافظ لحنی خطابی، همراه با صمیمیت و بزرگ‌داشت و ستایش معشوق است. این لحن، گاه با ابراز نیاز و التماس و شکایت ملایم همراه می‌شود و گاه در خدمت بیان شکوه و عظمت معشوق قرار می‌گیرد و گاهی تحت تأثیر فضای زمانه رنگ عرفانی به خود می‌گیرد. غزل شماره ۴۳۷ در دیوان حافظ^۱ دربردارنده بخشی از ویژگی‌های این لحن در غزل‌های عاشقانه اوست:

«ای قصه بهشت ز کویت حکایتی	شرح جمال حور ز رویت روایتی
انفاس عیسی از لب لعلت لطیفه‌ای	آب خضر ز نوش لبانت کنایتی
هر پاره از دل من و از غصه قصه‌ای	هر سطری از خصال تو وز رحمت آیتی
کی عطرسای مجلس روحانیان شدی	گل را اگر نه بوی تو کردی رعایتی
در آرزوی خاکِ درِ یار سوختیم	یادآور ای صبا که نکردی حمایتی
ای دل به هرزه‌دانش و عمرت به بادرفت	صد مایه داشتی و نکردی کفایتی
بوی دل کباب من آفاق را گرفت	این آتش درون بکند هم سرایتی
در آتش ار خیال رخس دست می‌دهد	ساقی بیا که نیست ز دوزخ شکایتی
دانی مراد حافظ از این درد و غصه چیست؟	از تو کرشمه‌ای و ز خسرو عنایتی»

(حافظ، ۱۳۷۵: ۵۹۴)

لحن این غزل خطابی و صمیمانه است. کوی معشوق بر بهشت و روی او بر جمال حور ترجیح داده شده است. این لحن خطاب همراه با بزرگ‌داشت تا بیت چهارم غزل تداوم یافته است؛ عناصر سبکی اساطیری دینی، شکوه و تقدس این ستایش و بزرگ‌داشت را افزایش داده است. (بهشت، حور، انفاس عیسی، آب خضر، آیت رحمت، مجلس روحانیان) شاعر / عاشق در بیت پنجم با لحنی گله‌مندانه از باد صبا شکوه می‌کند و پس از آن به اعلام موقعیت خویش در عشق معشوق با لحنی

نقش و تأثیر عامل لحن در سبک حافظ • دکتر فرهاد طهماسبی • صص ۱۳۹-۱۱۹ □ ۱۲۳

التماس آمیز و ترحم‌برانگیز می‌پردازد. کسرده‌های اضافه در بیت پنجم در تأثیرگذاری لحن گله‌مندانه بیت بسیار مؤثر واقع شده‌اند:

«در آرزوی خاکِ درِ یار سوختیم یادآور ای صبا که نکردی حمایتی»
شخصیت بخشیدن و منادا قرار دادن باد صبا نیز به لحن کلام کیفیتی صمیمانه بخشیده است.

در غزل عاشقانه:

«بارب این شمع دل افروز ز کاشانه کیست؟ جان ملسوخت برسید که جانانه کیست؟»
(همان: ۹۴)

ساختار استفهامی غزل به منظور تعظیم و بزرگ‌داشت و ابراز شگفتی ناشی از زیبایی معشوق مورد استفاده قرار گرفته است. بیان روایی همراه با واگویه و ابراز نیاز به لحن غزل حالتی صمیمانه بخشیده است. وزن غزل (فاعلاتن، فعلاتن، فعلاتن، فععلن) متناسب با حالت واگویه و درد دل است. ردیف پرسشی کیست؟، نیز، حالت اعجاب و پرسش شاعر / عاشق را به وجهی هنرمندانه منعکس می‌سازد.

در برخی از غزل‌های عاشقانه کاربرد افعال امر و نهی در معانی ثانویه طلب، خواهش و التماس و ابراز نیاز، صمیمیت کم‌نظیری در لحن غزل‌های عاشقانه ایجاد کرده است:

«زلف بر باده مده تا ندهی بر بادم ناز بنیاد مکن تا نکنی بنیادم»
(همان: ۴۲۶)

«کرشمه‌ای کن و بازار ساحری بشکن به غمزه رونق و ناموس سامری بشکن»
(همان: ۵۴۳)

به کار گرفتن قوافی و ردیف‌های هنرمندانه نیز از دیگر ابزارهای آفرینش لحن خطابی و صمیمانه در غزل‌های عاشقانه حافظ است:

«ای همه شکل تو مطبوع و همه جای تو خوش دلم از عشوه شیرین شکرخای تو خوش»
(همان: ۳۸۹)

- «سرو چمان من چرا میل چمن نمی‌کند» همدم گل نمی‌شود یاد سمن نمی‌کند»
(همان: ۲۵۱)
- «مجمع خوبی و لطف است عذار چو مهش لیکنش مهر و وفا نیست خدایا بدهش»
(همان: ۳۹۰)
- «نکته دلکش بگویم خال آن مهرو ببین عقل و جان رابسته زنجیر آن گیسو ببین»
(همان: ۵۴۷)
- «دامن‌کشان همی شد در شرب زرکشیده صدماهر و زرشکش جیب‌قصب‌دریده»
(همان: ۵۷۷)

ب) لحن جدی و حماسی

لحن غزل‌های هستی‌شناسانه حافظ غالباً لحنی جدی، با طنینی حماسی و شکوه‌مندانه است. در این غزل‌ها صحنه و فضا تحت تأثیر لحن حماسی قرار می‌گیرد و ضمیر شخصی "من" در معنای گسترده آدم در عالم هستی، جلوه چشم‌گیری دارد و تکرار می‌شود و این تکرار و حضور "من" بر تأثیر لحن حماسی و رجزگونه و مفاخره‌ای این غزل‌ها می‌افزاید.

«دوش دیدم که ملائک در میخانه زدند گل آدم بسرشتند و به پیمانہ زدند»
(همان: ۲۴۷)

در این غزل، داستان آفرینش بر مبنای زمینه‌های قرآنی و احادیث و روایت‌های صوفیانه از جمله داستان آفرینش به روایت مرصادالعباد نجم رازی با بیانی مکاشفه‌گونه روایت شده است (رک. نجم رازی، ۱۳۷۹: ۶۱-۱۰). لحن این غزل لحنی جدی و روایی گزارشی است که متأثر از لحن متون تفسیری و عرفانی است؛ در عین حال طنینی حماسی دارد که بیان‌گر شکوه و عظمت آدم در عالم هستی است؛ کاربرد ضمیر "من" که در معنای کلی آدم (از حضرت آدم^(ع) تا انتهای عالم هستی) به کار رفته در فضای کلی غزل شکوهی ویژه ایجاد کرده است "با من راه‌نشین باده مستانه زدند"، "قرعه کار به نام من دیوانه زدند" و "شکر ایزد که میان من و او صلح افتاد". ظرف زمانی

"دوش" و تکرار فعل "زدند" در جایگاه ردیف غزل بر عظمت و هیبت و تأثیرگذاری این لحن جدی و حماسی افزوده است.

«حافظ شاعر گردن‌کشی است. خود از فتنه‌هایی که در سر دارد حیرانست. گاه درصدد برمی‌آید که چرخ فلک را چنبر کند: (چرخ برهم زخم از غیر مرادم گردد) گاه می‌خواهد به قصد نوسازی، سقف آسمان را سوراخ کند و طرحی نو دراندازد؛ گاه می‌خواهد آدم و عالم را بازسازی و بازآفرینی کند... گاه نیز از تصوّر این که فردای قیامت سرش بی‌کلاه بماند و نصیبی از نعیم بهشت نبرد، مانند سلحشوران قشقای هم‌ولایتی‌اش که می‌کوشیده‌اند سواره و مسلحانه به قلب "دشمن" بزنند و معشوق خود را در روز روشن، از کنام خانه و خانواده برابند، می‌گویند: «فردا اگر نه روضه رضوان به ما دهند / غلمان ز روضه، حور ز جنت به در کشیم» (نحر مشاهی، ۱۳۱۴: ۲۲۱).

عشق پیدا شد و آتش به همه عالم زد	«در ازل پرتو حسنت ز تجلی دم زد
عین آتش شد از این غیرت و بر آدم زد	جلوه‌ای کرد رخت دید ملک عشق نداشت
برق غیرت بدرخشید و جهان بر هم زد	عقل می‌خواست کز آن شعله چراغ افروزد
دست غیب آمد و بر سینه نامحرم زد...»	مدعی خواست که آید به تماشاگاه راز

(حافظ، ۱۳۷۵: ۲۰۶)

موضوع این غزل روایت تجلی جمال حضرت حق و پدیدار شدن زیبایی بی‌کرانه و آفرینش عشق است. جمال معشوق ازلی پدیدار می‌شود چون ملائک، ناتوان از دریافت جمال و عشقند، غیرت حق آتش عشق را در وجود آدم ایجاد می‌کند. خداوند به ملائک فرمان می‌دهد که در مقابل آدم سجده کنند، ملائک فرمان می‌برند جز ابلیس که نافرمانی می‌کند و رانده درگاه الهی می‌شود. لحن غزل جدی، کوبنده و حماسی و متأثر از لحن آیاتی است که در آنها شیطان منکوب و مخدول شده است. تعبیری هم‌چون "آتش به همه عالم زدن"، "عین آتش شدن"، "بر آدم زدن"، "برهم زدن جهان"، "بر سینه نامحرم زدن"، به ویژه فعل "زد" که در جایگاه ردیف به کاررفته این لحن را

تقویت می‌کند. در دیگر غزل‌های هستی‌شناسانه و عرفانی حافظ نیز لحن، جدی و حماسی است و ویژگی‌های مشترکی با فضا و لحن غزل‌های یاد شده دارد. برای جلوگیری از اطاله کلام به مطلع تعدادی از این غزل‌ها اشاره می‌شود:

«دوش وقت سحر از غصّه نجاتم دادند وندر آن طلب شب آب حیاتم دادند»
(همان: ۲۶)

«حجاب چهره جان می‌شود غبار تنم خوشا دمی که از آن چهره پرده برفکنم»
(همان: ۲۶۴)

«سحر با باد می‌گفتم حدیث آرزومندی خطاب آمد که واثق شو به الطاف خداوندی»
(همان: ۵۹۸)

پ) لحن عنادی تهگمی و طنزآمیز

لحن غزل‌های انتقادی حافظ به‌ویژه غزل‌هایی که در آن‌ها صوفی و زاهد و امثال آن‌ها مورد نقّادی قرار گرفته‌اند، لحنی عنادی، ریشخندآمیز و سرشار از تعریض و کنایه است؛ بی‌اعتنایی و لابلالی‌گری و ستیز و طنز و لجبازی که در زبان عامه کاربرد دارد از مهم‌ترین ویژگی‌های زبانی غزل‌های انتقادی اعتراضی حافظ است. در این غزل‌ها دایره کاربرد واژگان نزدیک به محاوره و گفتار افزایش می‌یابد، در حالی که در غزل‌های هستی‌شناسانه و ستایشی دایره واژگان ادبی و آراسته یا حماسی اساطیری فزونی می‌گیرد.

«نقد صوفی نه همه صافی بی‌غش باشد ای بسا خرّقه که مستوجب آتش باشد»
(همان: ۲۱۵)

«عیب‌رندان مکن ای زاهدپاکیزه سرشت که گناه دگران بر تو نخواهند نوشت»
(همان: ۱۱۲)

«صوفی نهاد دام و سر حقه باز کرد بنیاد مکر با فلک حقه‌باز کرد»
(همان: ۱۸۰)

«زاهد خلوت‌نشین دوش به میخانه شد از سر پیمان برفت بر سر پیمان‌شده»
(همان: ۲۲۹)

واژگان و ترکیب‌ها و تعابیری هم‌چون: صوفی ما، نگران باش، باده بخور، حیف باشد، باده فروش، عیب کردن، تو برو، تو چه دانی، یکسر، دام نهادن، سر حقه باز کردن، آستین‌کوتاه و دست دراز، شرم‌منده و... که در این غزل‌ها به کار رفته، غزل را صمیمانه و بافت کلام را به زبان گفتار و محاوره نزدیک ساخته و بر غنای عاطفی آن افزوده است. «یکی دیگر از اضلاع مهم سخنوری حافظ اعتنای تام و تمام اوست به بیان ملیح محاوره. ترکیبات محاوره‌ای در شعر حافظ موج می‌زند. فی‌المثل "که میرس"، "بهرتر از این"، "یعنی چه"، "غم مخور" و "چه شد" را در ردیف غزل قرار می‌دهد. یا تعابیری چون "جان من و جان شما"، "قربان شما" و "شرب‌الیهود" و ده‌ها امثال آن را از محاوره می‌گیرد و در ساختمان نازک‌آرای غزل بلورینش درج می‌کند» (خسر مشاهی، ۱۳۸۴: ۶۴).

فضای حاکم بر این گونه غزل‌ها، فضایی شاد و صمیمانه است و طنز شناور در آن طنزی شیرین است. لحن غزل‌هایی که انتقاد سیاسی - اجتماعی در آن‌ها مطرح شده است غالباً جدی و همراه با طنز تلخ و بیان اندوه و حسرت و شکایت است. زبان این غزل‌ها متمایل به فخامت و شکوهمندی است. فضای حاکم بر این غزل‌ها غمگانه و حسرت‌بار است.

«اگرچه باده فرح‌بخش و باد گل‌بیز است
صراحی و حریفی گرت به چنگ افتد
در آستین مرقع پیاله پنهان کن
که همچو چشم صراحی زمانه خونریز است...»
(حافظ، ۱۳۷۵: ۶۰)

«دانی که چنگ و عود چه تقریر می‌کنند
پنهان خورید باده که تعزیر می‌کنند»
(همان: ۲۷۱)

«به آب روشن می عارفی طهارت کرد
همین که ساغر زرّین خور نهنان گردید
خوشا نماز و نیاز کسی که از سر درد
امام خواجه که بودش سر نماز دراز
علی‌الصباح که میخانه را زیارت کرد
هلال عید به دور قدح اشارت کرد
به آب دیده و خون جگر طهارت کرد
به خون دختر رز خرّقه را قصارت کرد

دلم ز حلقه زلفش به جان خرید آشوب چه سود دید ندانم که این تجارت کرد
اگر امام جماعت طلب کند امروز خبر دهید که حافظ به می طهارت کرد»
(همان: ۱۷۹)

لحن این غزل کنایی و طنزآمیز است، عناصر سبکی: طهارت کردن، علی‌الصباح، زیارت کردن میخانه، امام خواجه، نماز دراز، خرقة را با خون دختر رز قسارت کردن، امام جماعت، به می طهارت کردن، در خدمت القای لحن ریشخندآمیز غزل قرار گرفته‌اند. کلمات قافیه در بافت کلی غزل کاربرد کنایی یافته‌اند اما کلمه "طهارت" که تکرار هم شده است، درخشش بیشتری دارد؛ وزن کُند و مستانه و کشدار بحر مجتث نیز هم‌سو با ساختار کلی انتقادی و طنزآمیز غزل به کار رفته است؛ گفتمان حاکم بر متن غزل نیز بیان‌گر تقابل دو تیپ فکری اجتماع عصر شاعر است: رند و زاهد.

«واعظان کاین جلوه بر محراب و منبر می‌کنند چون به خلوت می‌روند آن کار دیگر می‌کنند»
(همان: ۲۷۰)

«بود آیا که در می‌کده‌ها بگشایند گره از کار فروبسته ما بگشایند»
(همان: ۲۷۴)

ت) لحن قاطع و صریح و رندانه

لحن غزل‌های رندانه حافظ، لحنی قاطع و صریح است، گاهی با منم‌زدن و گردن‌کشی همراه می‌شود و گاه با طنز، لاقیدی، بی‌اعتنایی و دهن‌کجی همراه است؛ در غزل‌هایی که در آن‌ها اعلام وضعیت خوش‌باشی می‌شود، وصف حال همراه با آرامش و اندرز و دعوت به شاد زیستن صورت می‌گیرد. ضمیر "من" که در مرکز این غزل‌هاست، غالباً به بیان وضعیت و طریقه رندی و خوش‌باشی عیارانه می‌پردازد و با وجود صراحت و قاطعیت، سرشار از وجوه صمیمانه است. غزل شماره ۳۹۳ دیوان دربردارنده بیشتر وجوه یادشده است:

«منم که شهره شهرم به عشق ورزیدن منم که دیده نیالوده‌ام به بد دیدن
وفا کنیم و ملامت کشیم و خوش باشیم که در طریقت ما کافر نیست رنجیدن

به پیر میکده گفتم که چیست راه نجات
مراد دل ز تماشای باغ عالم چیست؟
به می پرستی از آن نقش خود زدم بر آب
به رحمت سر زلف تو واثقم ورنه
عنان به میکده خواهیم تافت زین مجلس
ز خطّ یار بیاموز مهر با رخ خوب
مبوس جز لب ساقی و جام می حافظ
که دستوهد فروشان خطاست بوسیدن»
(همان: ۵۳۵)

لحن غزل، لحنی صریح و سرراست و بیان‌گر موضع رند است. خواننده در این لحن احساس صداقت و صراحت صمیمانه‌ای می‌یابد. این "من" مطرح در غزل در پیوند با قوافی غزل که مصدرند و در "مصدر" تقیّد به شخص و زمان وجود ندارد، به بی‌مرزی و رهایی و نسبیّت نائل شده است (عشق ورزیدن، دیده نیالودن به بد دیدن، نرنجیدن، عیب پوشیدن، گل چیدن و...) به گونه‌ای که خواننده میل دارد با او یکی شود (هم‌ذات پنداری کند) و خود را در آئینه این من فردیت یافته متعالی برانداز کند. بحر مجتث و آهنگ سنگین و باشکوه آن نیز در خدمت بیان عظمت این فردیت اعتلابافته به کار رفته است.

غزل ۳۲۶ نیز از غزل‌های رندانه حافظ است:

«در نهانخانه عشرت صنمی خوش دارم
کز سر زلف و رخس نعل در آتش دارم
عاشق و رندم و می‌خواره به آواز بلند
وین همه منصب از آن حور پری‌وش دارم...»
(همان: ۴۴۱)

لحن این غزل در دو بیت آغازین، قاطع، صریح و مطمئن و گردن‌کشانه است سپس به تدریج عاشقانه، عاجزانه و خاکسارانه می‌شود و در بیت پایانی بی‌اعتنا و رندانه است. وزن غزل و بحر رمل مستعد روایت وضعیتهای گوناگون است، در این غزل رندانه سه اصل از اصول رندی انعکاس یافته است: روحیه حماسی و مبارزطلبی و

گردن‌کشانه رند در مقابل زاهد مدعی، روحیه عاشقانه و خاکسارانه در مقابل معشوق و روحیه لاقیدی و خوش‌باشانه و عیارمنشانه رند در مقابل جهان و غم و شادی‌هایش تکرار حرف "شین" در کلمات قافیه و در ساختار کلی غزل علاوه بر تأثیر موسیقایی نمایان، در القای وضع خوش‌باشانه غزل که در بیت اول و آخر آن با آوردن کلمه "خوش" در جایگاه قافیه بر آن مهر تأکید و تأیید نهاده شده است، تأثیر چشم‌گیری دارد. لحن غزل‌های شماره ۳۴۱ (در نهان‌خانه عشرت صنمی خوش دارم)، ۳۱۷ (فاش می‌گویم و از گفته خود دل‌شادم)، ۳۳۸ (من دوستدار روی خوش و موی دلکشم)، ۳۵۳ (من ترک عشق شاهد و ساغر نمی‌کنم)، ۱۵۸ (من و انکار شراب این چه حکایت باشد)، ۳۶۴ (ما بی‌غمان مست و دل از دست داده‌ایم) و... نیز برخوردار از ویژگی‌های یاد شده است.

ث) لحن عاشقانه همراه با اشتیاق و التماس

در غزل‌هایی که در آن‌ها به کار و بار عاشقی و عشق و وصال و گله‌های شب فراق پرداخته شده است، فضا شاد و آرام است. لحن عاشقانه و سرشار از اشتیاق و التماس این غزل‌ها همراه با راز و نیاز آرام و زمزمه‌وار، واگویه‌های شاد و امیدوارانه است و گاه گله و شرح آرزومندی لحن را عاجزانه و نیازمندانه و حسرت‌بار می‌گرداند. ساختار این گونه غزل‌ها ساده است و کاربرد آرایه‌های ادبی در آن‌ها نسبت به غزل‌های دیگر حافظ کمتر است و همین سادگی بر صمیمیت و بار عاطفی آن‌ها افزوده است. وزن بیشتر این غزل‌ها پرتحرک و شاد است و کاربرد بحرایی هم‌چون خفیف (فاعلاتن، مفاعیلن، فعّعلن) و هزج (مفاعیلن، مفاعیلن، فعولن) در پیوند با موضوع و لحن آن‌ها مؤثر واقع شده است.

«حال دل با تو گفتم هوس است خبر دل شـنفتنم هوس است
طمع خام بین که قصه فاش از رقیبان نهفتنم هوس است

شب قدری چنین عزیز و شریف
با تو تا روز خفتمت هوس است
وه که دُرْدانه‌ای چنین نازک
در شب تار سفتتم هوس است
ای صبا، امشبیم مدد فرمای
که سحرگه شکفتمت هوس است
از برای شرف به نوکِ مژه
خاک راه تو رفتتم هوس است
همچو حافظ به رغم مدعیان
شعر رندانه گفتمت هوس است»
(همان: ۶۱)

موضوع این غزل روایت فاش آرزومندی و هوس‌های عاشق / شاعر، خطاب به معشوق است و حالتی خصوصی دارد. عاشق هوسمند با معشوق لطیف و باحیا در خلوتی خاص (یا عالم خیال) سخن می‌گوید و معشوق با سکوتی سرشار از حجب و اشتیاق، اشاره‌وار، حضور عاشق را پذیرا شده و بی‌کلام به او پاسخ داده است. بحر خفیف و وزن فاعلاتن، مفاعلهن، فعلن، حالتِ هیجان نفسانی و بی‌قراریِ جوانانه و هوسمندی، به فضای غزل بخشیده است. تکرار عبارت "هوس است" در جایگاه ردیف غزل به القای این هیجان و بی‌قراری نفسانی برافزوده است.

کلمات "گفتم"، "شفتتم"، "نهفتتم"، "خفتم"، "سفتتم"، "شکفتم" در جایگاه قافیه فضای خصوصی و محرمانه غزل را خصوصی‌تر و محرمانه‌تر کرده است. ظرف زمان روایت، شب و شخصیت‌های حاضر، عاشق و معشوق و موضوع روایت وصال و راز و نیاز عاشقانه است؛ مجموع این عناصر در بافت غزل، لحن آن را راز و نیازگونه، آرام و زمزمه‌وار کرده است، لحن سرشار از نیاز و اشتیاقِ حریص‌وارِ عاشقی بازداشته شده از معشوق که اینک به وصال او رسیده است.

«ببرد از من قرار و طاقت و هوش
نگاری، چابکی، شنگی کله‌دار
ز تاب آتش سودایِ عشقش
به‌سان ریگ دایم می‌زنم جوش
چو پیراهن شوم آسوده خاطر
گرش هم‌چون قبا گیرم در آغوش
بت سنگین‌دل سیمین بناگوش
ظریفی، مهوشی، ترکی قباپوش

اگر پوسیده گردد استخوانم نگردد مه‌رت از جانم فراموش
دل و دینم دل و دینم ببرده است برو دوشش برو دوشش برو دوش
دوای تو دوای توست حافظ لب نوشش لب نوشش لب نوش»
(حافظ، ۱۳۷۵: ۳۸۲)

من شعری از زاویه دید اول شخص به توصیف معشوق پرداخته است. روایت به صورت تک‌گویی درونی است و شاعر / عاشق در بیت اول از معشوقی که سنگ‌دل و سیمین‌بناگوش است و قرار و طاقت و هوش او را ربوده است آغاز می‌کند. در بیت دوم با ایجازی هنرمندانه اوصاف دیگر معشوق را برمی‌شمارد و از بیت سوم موقعیت خود را در قبال این معشوق روایت می‌کند. این غزل در بحر هزج مسدس مقصور یا ترانه سروده شده است و با موضوع عاشقانه و توصیفی غزل تناسب دارد. کاربرد "واو عطف"، کسره‌های اضافه، آرایه تنسیق الصفات (بیت ۲) و تکرار (بیت ۶ و ۷) به پیوستگی و تسلسل روایی توصیفی بافت غزل کمک کرده است لحن غزل واگویه‌ای، شاد و عاشقانه است:

«دردِ عشقی کشیده‌ام که می‌پرس زهر هجری چشیده‌ام که می‌پرس»
(همان: ۳۶۵)

این غزل نیز در بحر خفیف (فاعلاتن، مفاعلهن، فعلات) سروده شده است. این وزن در حالی که از اوزان مناسب روایت و وصف حال است، الفاکننده گونه‌ای آرامش است؛ کلمات قافیه (کشیده‌ام، چشیده‌ام، برگزیده‌ام، شنیده‌ام و...) فعل ماضی نقلی است، ماضی نقلی فعلی است که در گذشته انجام گرفته و نتیجه و اثر آن تاکنون باقی مانده است. من شعری می‌گوید هم اثر سختی‌هایی که کشیده است و هم اثر لذت‌هایی که چشیده است، هنوز باقی است. ردیف "که می‌پرس" نیز در بافت کلی غزل هم بیان‌گر وصف‌ناپذیری رنج‌ها و لذت‌ها و هم بیان‌گر حالت خوشایندی و رضایت‌مندی است. لحن راوی سرشار از اشتیاق و خرسندی است. لحن در غزل‌های ۲۶۵ (برنیامد از تمنای لب‌ت کامم هنوز)، ۳۲۳ (خیال نقش تو در کارگاه دیده کشیدم)، ۳۲۵ (گر دست

دهد خاک کف پای نگارم)، ۴۰۱ (چون شوم خاک رهش دامن بیفشاند ز من) و... نیز از ویژگی‌های مطرح شده در این بخش برخوردارند.

ج) لحن آمرانه و اندرزی

بخشی از غزل‌های حافظ غزل‌هایی است که در آن‌ها به اغتنام فرصت سفارش شده است. در این غزل‌ها تمرکز شاعر بر محور اندیشه‌های خیامی و خوشباشانه و ستایش می و مستی و کار و بار باده‌پرستی قرار گرفته است؛ این غزل‌ها با خطاب به ساقی و خواستن باده از وی آغاز می‌شوند و در آن‌ها به توصیف شراب و ستایش حالت مستی و ویژگی‌های مطلوب و نمادین آن در شعر فارسی پرداخته می‌شود. می (دویست و چهل و یک بار)، میخانه (پنجاه بار)، مست (هشتاد و هفت بار) و مستی (سی و هشت بار) و مفاهیم مشابه آن‌ها از پربسامدترین اصطلاحات شعر حافظ به شمار می‌روند (رک. صدیقیان، ۱۳۸۳). لحن این غزل‌ها گاه مستانه، طنزآمیز و گاه اندرزی، ارشادی و نصیحت‌گرانه است. مقصود از لحن مستانه، به شیوه مستان سخن گفتن است، مستان در هنگام سخن گفتن با مکث و کندی و تکرار سخن می‌گویند؛ گاهی سکوت می‌کنند و گاهی ادعای ناممکن و امر به کارهایی ناشدنی می‌کنند. بسامد چشم‌گیر افعال امری مثبت و منفی در جایگاه قافیه و ردیف و ساختار کلی این‌گونه غزل‌ها، وجه آمرانه و اندرزگرانه لحن آن‌ها را برجسته‌تر ساخته است.

«بیا و کشتی ما در شط شراب انداز	خروش و ولوله در جان شیخ و شاب انداز
مرا به کشتی باده درافکن ای ساقی	که گفته‌اند نکویی کن و در آب انداز
ز کوی میکده برگشته‌ام ز راه خطا	مرا دگر ز کرم باده صواب انداز
بیار زان می گلرنگ مشک‌بو جامی	شرار رشک و حسد در دل گلاب انداز
اگرچه مست و خرابم، تو نیز لطفی کن	نظر بر این دل سرگشته خراب انداز
به نیم شب اگر آفتاب می‌باید	ز روی دختر گلچهر رز نقاب انداز

مهل که روز وفاتم به خاک بسپارند مرا به میکده بر، در خم شراب انداز
ز جور چرخ چو حافظ به جان رسید دلت به سوی دیو محن ناوک شهاب انداز»
(حافظ، ۱۳۷۵: ۳۱۸)

لحن این غزل مستانه، طنزآمیز و کنایی است. بحر مجتث که وزنی نسبتاً گند و سنگین است در خدمت لحن و فضای کلی آن قرار گرفته است. ایجاد لغزش‌های زبانی و معنایی و امر به کارهای نشدنی و گاه پرگویی‌های مستانه حالت و لحن من شعری (پرسونا) را به خوبی القا می‌کند (در شط شراب انداز، به کشتی باده درافکن، اگر چه مست و خرابم تو نیز... به نیم شب اگر ت... "پرگویی مستانه"، مهل که روز وفاتم به خاک بسپارند... "امر به کار نشدنی، ادعای مستانه". هجای بلند پایانی در کلمات قافیه (اب) و دو هجای بلند در کلمه ردیف (انداز) مجموعاً سه هجای بلند پیاپی را در پایان هر بیت ایجاد می‌کند. این هجاهای بلند پیاپی خواننده را در پایان هر بیت با درنگ و مکثی مواجه می‌کند و حالت سخن گفتن مستان که جمله یا عبارت‌هایی کوتاه می‌گویند و مکث می‌کنند را به خاطر می‌آورد و به خواننده القاء می‌کند.

«به دور لاله قدح گیر و بی‌ریا می‌باش به بوی گل نفسی همدم صبا می‌باش
نگویمت که همه ساله می‌پرستی کن سه ماه می‌خور و نه ماه پارسل می‌باش...»
(همان: ۳۷۰)

از بیت اول تا چهارم این غزل دعوت به مستی و بی‌ریایی و سرخوشی و امیدواری به رحمت الهی و رازدانی است. در بیت‌های پنجم و ششم شکوه از فروبستگی کار جهان و بی‌وفایی زمانه، رنگ انتقادی - اجتماعی یافته و در بیت پایانی، دوری کردن از کسانی که از عالم رندی بی‌خبر و بیگانه‌اند و معاشرت با رندان پارسا سفارش شده است. لحن غزل اندرزی - ارشادی است. فعل "می‌باش" در جایگاه ردیف غزل که جمله‌های متن را آمرانه ساخته است، از نظر علم معانی در معنی ثانویه "ارشاد" و هدایت‌گری به کار رفته است و به لحن غزل حالت استواری و استحکام و تأکیدی ویژه بخشیده است: "این گونه که من می‌گویم باش". وزن آرام و بی‌شتاب بحر مجتث که غزل

در آن سروده شده است نیز، در خدمت بافت کلی آن قرار گرفته است. به غیر از فعل امر "می‌باش" در جایگاه ردیف (هشت بار) افعال امری دیگری نیز در ساختار غزل به کار رفته که در شکل‌گیری لحن و بافت یادشده، مؤثر واقع شده‌اند (گیر، کن، خور، بنوش، بیا و دو فعل نهی مجوی و مشو). لحن در غزل‌های ۳۹۶ (صبح است ساقیا قدحی پر شراب کن)، ۲۰۵ (تا ز میخانه و می نام و نشان خواهد بود)، ۲۸۷ (شراب تلخ می‌خواهم که مردافکن بود زورش) و ۳۹۱ (خوش‌تر از فکر می و جام چه خواهد بودن) نیز کمابیش در بردارنده ویژگی‌های یاد شده است.

چ) لحن شاد و روایی

لحن در آن دسته از غزل‌های حسب حالی حافظ که بیان‌گر احوال خوش و موقعیت‌های مطلوب اوست، لحنی شاد و روایی است؛ آرامش، خرسندی، امیدواری و گاه اندرز و انتقاد نیز در کنار لحن شاد و روایی آن‌ها کاربرد یافته است.

«کنار آب و پای بید و طبع شعر و یاری خوش	معاشر دلبری شیرین و ساقی گل‌عداری خوش
الا ای دولتی طالع که قدر وقت می‌دانی	گوآر ابادت این عشرت که داری روزگاری خوش
هر آن کس را که در خاطر ز عشق دلبری باری است	سپندی گو بر آتش نه که دارد کار و باری خوش
عروس طبع را زیور ز فکر بکر می‌بندم	بود کز دست ایامم به دست افتد نگاری خوش
شب صحبت غنیمت دان و داد خوشدلی بستان	که مهتابی دل افروز است و طرف لاله‌زاری خوش
میی در کاسه چشم است ساقی را به نام ایزد	که مستی می‌کند با عقل و می بخشد خماری خوش
به غفلت عمر شد حافظ بیا با ما به میخانه	که شنگولان خوشباشت پیاموزند کاری خوش»

(همان: ۳۹۰)

این غزل روایت حالی خوش و رضایت‌مندانه است، همه چیز رو به راه است، طبیعت و زندگی سر همراهی دارند، کنار آب و پای بید و طبع شعر و یاری خوش، دست به دست هم داده‌اند و این حال خوش را فراهم آورده‌اند. لحن این غزل، لحنی آرام و

خرسند است. در بیت اول حالی خوش و مطلوب گزارش می‌شود. در ابیات دوم و سوم خطاب به کسی که در این حال به سر می‌برد، با نگاهی از بیرون با هشدارِ قدر وقت دانستن، شادباش گفته می‌شود؛ بیت چهارم گفت‌وگوی درونی شاعر است و لحن آن هم‌چنان رضایت‌مندانه است؛ بیت پنجم نصیحتی آرام‌بخش و بیت ششم ستایشی از شورانگیزی چشمان ساقی است؛ در بیت پایانی غزل صدایی خارج از صحنه غزل حافظ را که عمری در غفلت (بی‌عشق و مستی زیستن) به سر برده است به میخانه فرامی‌خواند تا راه و رسوم خوش زیستن را از رندان شنگول و ساقیان شیرین‌کار بیاموزد.

در فضای شاد غزل، گویی کسی از شدت خوشحالی می‌خواهد همه چیز را یک‌باره و یکریز و یک‌جا نقل کند، این هیجان آرام‌بخش به بهترین وجه به مخاطب منتقل می‌شود؛ وزن غزل (بحر هزج مثنی‌سالم) نیز در خدمت لحن آرام و خرسند شاعر قرار گرفته است. هجای بلند پایانی کلمات قافیه و حروف وصل "ی" (یاری، گل‌عداری و...) که حالتی کش‌دار ایجاد کرده‌اند، حال خوش غزل را پایدار ساخته‌اند. ردیف "خوش" نیز در پایان ابیات در پیوند با این فضا و برای تأکید بر آن به کار رفته است. لحن در غزل‌های شماره ۳۹ (باغ مرا چه حاجت سرو صنوبر است)، ۴۶ (گل در بر و می بر کف و معشوق به کام است) و ۴۱۷ (عیشم مدام است از لعل دلخواه) نیز شاد و روایی است.

ح) لحن تلخ و روایی

بخشی از حسب حال‌های دیوان حافظ، دربردارنده گزارش احوال بد است؛ موضوع این غزل‌ها، احساس تنهایی، ناامنی، پوچی و مرگ‌اندیشی، شکایت و گله از روزگار و یأس اجتماعی است. فضای حاکم بر آن‌ها فضایی سرد و سنگین و کسالت‌بار است. لحن این غزل‌ها تلخ و گزنده و سرشار از یأس و کسالت و حزن و شکایت است. این غزل‌ها روایت‌هایی نومیدانه از اوضاعی پریشانند که یا با لحنی روایی گزارشی و یا

پرسش‌هایی تأمل‌برانگیز و واگویه‌هایی شکوه‌آمیز بیان شده‌اند.

«در این زمانه رفیقی که خالی از خلل است صراحی می ناب و سفینه غزل است
جریده رو که گذرگاه عافیت تنگ است پیاله گیر که عمر عزیز بی بدل است
نه من بی عملی در جهان ملولم و بس ملالت علما هم ز علم بی عمل است
به چشم عقل در این رهگذار پر آشوب جهان و کارجهانی ثبات بی محل است
بگیر طره مه‌چهره‌ای و قصه مخوان که سعد و نحس ز تأثیر زهره و زحل است
دل امید فراوان به وصل روی تو داشت ولی اجل به ره عمر رهزن امل است
به هیچ دور نخواهند یافت هشیارش چنین که حافظ ما مست باده ازل است»
(همان: ۶۴)

این غزل گزارش وضع و حالی ملالت‌بار و سرشار از دل‌زدگی و افسردگی است. جز صراحی می ناب و سفینه غزل، رفیقی خالی از خلل یافت نمی‌شود (تنهایی)، گذرگاه ایمنی و سلامت تنگ معبر است پس تنها عبور کن! (عدم امنیت)، عمر گرامی جانشین و بدیلی ندارد آن را خوش بگذران (پیاله گیر)، فقط من از بی‌کاری و بی‌عملی ملول نیستم علما هم ملالت‌زده علم بی‌عمل خویشند (بیهودگی علم)؛ اگر عاقلانه به جهان بنگری رهگذری پر آشوب، بی‌ثبات و بی‌ارج و قرب بیش نیست (پوچی دنیا)؛ با معشوق خوش بگذران و قصه بیهوده و بی‌اساس سعد و نحس زهره و زحل را رها کن. دل، آرزومند وصال تو بود اما دریغا که اجل، رهزن کاروان آرزوهاست (مرگ). فضای غزل سرد و سنگین و گرفته است، لحن غزل تلخ و گزنده و گله‌مندانه همراه با طعن و کنایه و پوزخند است، حتی آنجا که می‌گوید پیاله گیر (بیت ۲) و یا بگیر طره مه‌چهره‌ای (بیت ۵) لحن، سرشار از کسالت و دل‌زدگی است. وزن غزل مفاعلهن، فعلاتن... که بحر مجتث است، وزنی سنگین و اندوهناک است و با ساختار کلی آن هماهنگی و تناسب دارد. لحن غزل‌های ۱۶۱ (کی شعر تر انگیزد خاطر که حزین باشد)، ۱۶۹ (یاری اندر کس نمی‌بینم یاران را چه شد)، ۳۵۸ (غم زمانه که هیچش کران نمی‌بینم) و ۴۷۰ (سینه

۱۳۸ □ پژوهش‌های نقد ادبی و سبک‌شناسی (علمی - پژوهشی)، سال دوم، شماره ۳ (پیاپی ۷)، بهار ۱۳۹۱

مالامال درد است ای دریغا مرهمی) نیز تلخ و گزنده و روایی است. لحن در غزل‌های ستایشی حافظ غالباً شاد و باشکوه و در غزل‌های نامه‌ای و پیام‌های او به ممدوح / معشوق بیشتر نیازمندانه و ملتسمانه و سرشار از عجز و نیاز است (رک. طهماسبی، ۱۳۱۹: ۴۲۴-۴۵۴).

نتیجه

سبک شخصی حافظ سبکی ترکیبی و چندلایه است؛ این سبک مبتنی بر دو عنصر آفرینشی و خلاق است: گزینش ماهرانه و ترکیب استادانه؛ این مهارت و استادی در تمام سطوح سبکی شعر حافظ (زبانی، فکری، ادبی) نمود هنرمندانه یافته است. زبان شعر حافظ، زبانی برگزیده و ترکیبی و متنوع است، این تنوع زبانی در سطوح واژگانی، ترکیب‌سازی و نحو و جمله‌بندی چشم‌گیر است. به کارگیری لحن‌های بیانی مختلف در موقعیت‌های گوناگون جایگاه ویژه‌ای در بافت کلام و ساختار و سبک شعر حافظ دارد. اشراف هنرمندانه بر گونه‌های اجتماعی زبان موجب تنوع در آفرینش لحن‌های گوناگون در شعر حافظ شده است.

حافظ در قرن هشتم، استبداد زبانی را برهم زده است و در جامعه‌ای تک‌صدایی، صداهای چندگانه سر داده است. او از طریق کاربرد مؤثر لحن در تناسب با موضوع‌های مختلف، چندصدایی را حداقل در عالم شعر، جایگزین تک‌صدایی حاکم بر جامعه ساخته است.

پی‌نوشت

۱. شماره غزل‌هایی که در متن آمده است براساس دیوان غزلیات حافظ به کوشش دکتر خلیل خطیب رهبر است.

منابع

۱. اخوَت، احمد. (۱۳۷۱). دستور زبان داستان. اصفهان: فردا.
۲. پورنامداریان، تقی. (۱۳۸۲). گمشده لب دریا. تهران: سخن.
۳. حافظ، شمس‌الدین محمد. (۱۳۷۵). دیوان غزلیات. به کوشش دکتر خلیل خطیب رهبر. ج ۱۷. تهران: صفی‌علیشاه.
۴. خرّ مشاهی، بهاء‌الدین. (۱۳۸۴). ذهن و زبان حافظ. ج ۸. تهران: ناهید.
۵. داد، سیما. (۱۳۷۱). فرهنگ اصطلاحات ادبی. تهران: مروارید.
۶. صدیقیان، مهین‌دخت با همکاری ابوطالب میرعابدینی. (۱۳۸۳). فرهنگ واژه‌نمای حافظ. ج ۳. تهران: سخن.
۷. طهماسبی، فرهاد. (۱۳۸۹). اسرار عشق و مستی. تهران: علم.
۸. میرصادقی، جمال. (۱۳۷۶). عناصر داستان. ج ۳. تهران: سخن.
۹. نجم‌رازی. (۱۳۷۹). مرصادالعباد. تصحیح و تحشیه محمدامین ریاحی. ج ۸. تهران: علمی و فرهنگی.
۱۰. ولک، رنه. (۱۳۸۵). تاریخ نقد جدید. ج ۶. ترجمه سعید ارباب شیرانی. تهران: نیلوفر.